

درباره داستان کوتاه

و همچنین قانع سازد. تمام شخصیتها و کنشهای داستان باید به گونه‌ای پرداخته شوند که بیانگر مفهوم لایه درونی داستان - علاوه بر معنای سطحی - باشند. سرانجام اینکه همه این موارد باید در محدوده ۳ تا ۶ هزار کلمه ساخته و پرداخته شوند.

وحدت اثر

داستان کوتاه مانند اتومبیلی است که بنزین کافی برای رسیدن به مقصد خاصی را دارد. این اتومبیل نمی‌تواند از مسیر خود منحرف شود یا گردش اشتباهی داشته باشد یا سرعتش را کم و زیاد کند یا حرف اضافی داشته باشد و یا اینکه بیراهه برود.

این ضروریات را اولین بار منقد بزرگ داستان کوتاه ادگار آلن پو مطرح کرد وقتی که تئوری «وحدت اثر» یا «تأثیر واحد» را ارائه داد. در یکی از مشهورترین نقدهای داستان کوتاه ادگار آلن پو آمده است: نویسنده ابتدا تأثیر واحدی را در نظر می‌گیرد. بعد با استفاده از حوادث و ترکیب اثرات آنها به عنوان بهترین وسیله برای رسیدن به یک «تأثیر واحد» سود می‌جوید. اگر نخستین جملات او به ایجاد این تأثیر نیجامد، او در اولین قدم شکست خورده است. در کل ساختار داستان نباید کلمه‌ای بیاید که گرایش مستقیم یا غیرمستقیم آن کلمه به سوی طرح در نظر گرفته نشده باشد. با اینکه تئوری پیشنهادی ادگار آلن پو آسان به نظر می‌رسد، ولی نویسنده داستان کوتاه سختی به عمل درآوردن این تئوری را به خوبی می‌داند.

داستان خوب چون کوتاه است باید دارای تأثیر واحدی باشد. به عبارت دیگر یک داستان خوب برای اینکه تأثیر واحدی داشته باشد باید کوتاه باشد؛ بنابراین یک داستان خوب دارای تأثیر واحدی (وحدت اثر) است و جزئی از کلی است که هیچ عنصر اضافی ندارد. خواننده یک داستان کوتاه خوب احساس می‌کند عناصر داستان چنان با هم جور شده‌اند که همه چیز در داستان به یکدیگر وابسته‌اند و به چیز اضافی دیگری نیاز نیست.

قابل قبول بودن کنشهای داستان

«کنش» یا «عمل» در داستان کوتاه به نرمی و به طور قابل قبولی شکل می‌گیرد. علاوه بر وحدت اثر این جز نیز یکی از عوامل مهم داستان کوتاه خوب محسوب می‌شود. برای همین خواننده درباره طرح هر داستان کوتاهی سؤالیهای مهمی می‌تواند مطرح بکند، مثلاً آیا عمل شخصیت‌های داستان همانند عملی است که افراد مختلف در موقعیتهای مشابه واقعی نشان می‌دهند؟ آیا توالی صحنه‌های داستان از منطق قابل قبولی برخوردار است؟ به یک مفهوم زندگی نسبت به داستان بسیار شگفت‌انگیزتر است. ما به راحتی در زندگی روزمره تصادف را

یکی از مسائل مهم در درک داستان کوتاه پی بردن به عمق حادثه‌های سطحی داستان برای دریافت معنا و زبان سمبلیک حوادث است. وقتی سخن از معنای داستان به میان می‌آوریم می‌خواهیم از یک واقعیت ویژه به مفهومی کلی برسیم. ما در ظاهر داستان با موارد ویژه‌ای همچون کنشها، جزئیات، و اسامی افراد روبه‌رو هستیم، بنابراین روند درک «معنای داستان» عبارت از فرآیند دریافت مفاد کلی واقعیتها و کنشهای ظاهری داستان است.

باید دقت کنیم که عنوان یا تفسیر کلی نمی‌تواند معنای کل داستان را در بر بگیرد. به تفسیر یا عنوان کلی «تم» یا «درونمایه» داستان می‌گویند. معمولاً معنای کل داستان بسیار گسترده‌تر از «تم» است، چنانچه دامنه فعالیت کالج یا سازمانی از عنوانی که بر سر درش دارد بسیار گسترده‌تر است. مثلاً درونمایه داستان کوتاه «مرگ دوفین» از آلفونس دوده را می‌توان بدین صورت بیان کرد: انسان قادر به مقابله با مرگ نیست. اما وقتی داستان را خواندید متوجه می‌شوید که چه مقدار از مفاهیم و غنای داستان قربانی این عنوان کلی شده است.

داستان کوتاه خوب

اغلب خوانندگان و البته منتقدان عقیده دارند که داستانهای خوب، دلپذیر و لذت بخشند. خوانندگان طی سالیان متمادی از نوشته‌های داستان‌نویسان بزرگ لذت برده‌اند. اگر از خواندن داستانی لذت نبردید، نخست مطمئن شوید داستان را خوب فهمیده‌اید یا نه. اگر بعد از تجزیه و تحلیل عناصر داستان چیزی دستگیرتان نشد مطمئن باشید که اشکالی در داستان وجود دارد.

خواندن یک داستان خوب بیشتر از یک داستان متوسط یا بد می‌تواند لذت بخش باشد، چون داستان خوب غنی‌تر است و به خاطر استفاده بهتر از عناصر داستانی لذت بیشتری به خواننده می‌دهد. غنای داستان ظرفیتی است که داستان خوب را از داستان متوسط یا بد متمایز می‌سازد.

غنای داستان

یک داستان کوتاه خوب از ساختار استادانه‌ای برخوردار است. بیشتر منتقدان و نویسندگان، داستان کوتاه برجسته را به یک مجززه کوچک تشبیه می‌کنند، چون در فضایی محدود کار بسیار بزرگی انجام می‌دهد. اما داستان چگونه عمل می‌کند. اول از همه توجه خواننده را جلب می‌کند تا او را مصمم به خواندن سازد. سپس شخصیت‌هایی را معرفی می‌کند و درباره آنها اطلاعات کافی می‌دهد تا خواننده احساس کند شخصیتها را به خوبی می‌شناسد. بعد مکانی را توصیف می‌کند که کنش و عمل شخصیتها در آن مکان صورت می‌گیرد. در ادامه باید با روایت کنشهای داستانی خواننده را به نقطه اوج راهنمایی کند و او را هیجان‌زده



می‌پذیریم و این تصادفها را بخت و اقبال یا شانس و سرنوشت می‌نامیم. اما در داستان نمی‌توان بدین راحتی تصادف یا بخت و اقبال را پذیرفت. ما انتظار داریم حرکت نویسنده از گره افکنی به گره‌گشایی باعث رشد و تجلی شخصیتها و موقعیت داستان شود. ما انتظار داریم گره‌گشایی داستان از منطقی قوی برخوردار باشد. استفاده از تصادف در داستان یک نوع طفره رفتن و گریز است، چون آسانترین راه است و باعث رودست خوردن خواننده می‌شود. ما انتظار داریم داستان کوتاه خوب، قابل قبول باشد یعنی اینکه کنش داستان باید متحمل و باورکردنی به نظر برسد و براساس منطق داستان حرکت کند و بدون بهره‌گیری از عناصر بخت و اقبال یا تصادف و شانس متقاعد کننده باشد.

به دیگر سخن، ما نمی‌خواهیم نویسنده برخلاف منطق داستان در آن مداخله کند. یکی از دلایلی که پایان شگفت‌انگیز در اغلب داستانهای خوب دیده نمی‌شود همین است. پایان شگفت‌انگیز به سادگی کنش داستانی را در انتهای داستان به یک عمل متحیرکننده تبدیل می‌کند.

او. هنری در میان نویسندگان بزرگ یکی از استادان مسلم پایان شگفت‌انگیز محسوب می‌شود. البته اگر پایان شگفت‌انگیز متقاعدکننده و باورکردنی باشد، اشکالی ندارد. بسیاری از داستانهایی پلیسی به‌طور ماهرانه‌ای نوشته می‌شوند، چنانچه در پایان ما را به شگفتی وامی‌دارند و این اغلب به علت عدم دقت ما در توجه به ردپاهایی است که نویسنده در طی داستان به جا می‌گذارد تا سرانجام به وسیله آنها گره داستان را بگشاید.

اما اگر نویسنده ما را به سوی داستانی بکشاند که «کنش داستان» برای میخکوب کردن و به شگفتی واداشتن ما به سادگی تغییر کند - اگر داستانی به پایان برسد، ولی ما را متقاعد نکند که چنین اتفاقی می‌تواند در زندگی واقعی رخ بدهد - می‌توانیم بگوییم با داستان برجسته‌ای روبه‌رو نیستیم.

«پایان شگفت‌انگیز» یکی از شگردهای رایج در هفتاد - هشتاد سال پیش به شمار می‌آمد، ولی امروزه چندان رایج نیست؛ چون واقعاً مشکل است که داستانی هم دارای پایان شگفت‌انگیز و هم متقاعدکننده باشد. خوانندگان به‌زودی از حقه نویسندگان داستانهایی اینچنینی خسته می‌شوند. یک داستان کوتاه برجسته همواره با شخصیتها و موقعیتی که به سادگی تغییر نمی‌کند و همچنین با منطقی و بدیهی بودنش خود را به خواننده نشان می‌دهد، اما یک داستان متوسط یا بد همواره چیزی کم دارد و اغلب نیز متقاعدکننده به نظر نمی‌رسد.

سایر ظرفیتها

چنانچه گفته شد «وحدت اثر» و «کنشهای قابل قبول» از خصوصیات داستان کوتاه خوب به حساب می‌آیند، اما علاوه بر اینها می‌توان به موارد دیگری از خصوصیات داستان کوتاه خوب اشاره کرد. در داستان کوتاه کلمات باید با دقت انتخاب شوند و جملات باید گویا باشند. باید تصاویر ارائه شده از ظرافت کافی برخوردار باشند و حوادث

متناسب و اغراق‌آمیز نباشند. زمان و مکان در یک داستان منطقی و تمام وسایل و ابزار با جزئیات ذکر شده در پس‌زمینه داستان باید در راستای حوادث و افراد داستان وجود داشته باشد. وقتی یک داستان کوتاه خوب مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد باید سرشار از عناصر و ظرفیتهای غنای داستانی باشد.

داستان کوتاه خوب از شخصیت قوی و پرداخت‌شده‌ای برخوردار است.

اگر درباره شخصی چیز زیادی ندانید می‌توانید او را با اسم یا چند کلمه نارسا توصیف کنید، مثلاً می‌توانید بگویید او یک معلم یا پاسبان یا دوست فلانی یا مثلاً زنی از فلان شهر است. اما اگر فردی را به خوبی بشناسید و بخواهید اطلاعات درباره او در اختیار کسی بگذارید مسلماً او را به اختصار توصیف نخواهید کرد. سعی خواهید کرد توضیح بدهید او چگونه آدمی است، چه می‌کند، از چه چیزهایی خوشش می‌آید، نقاط ضعف یا قوت او چیست، و...

تفاوت بین یک شخصیت ضعیف با یک شخصیت قوی درست مانند مثل بالاست. اگر داستانی را به پایان رساندید و متوجه شدید که اطلاعاتتان درباره شخصیت اصلی داستان فقط در این حد است که او بازرس، یک فرد نیکوکار، یا آدمی پست و تبهکار، یا روستایی ساده، یا... است مطمئن باشید که داستان از شخصیت‌پردازی خوبی برخوردار نبوده است.

در داستان کوتاه برخلاف داستان بلند به علت محدودیتهای موجود، شخصیت‌پردازی تعداد زیادی شخصیت بسیار مشکل است. اما در داستانهایی کوتاه برجسته یکی دو شخصیت چنان قوی و زنده هستند که به نظر می‌رسد همواره آماده‌اند تا از میان کلمات سر برآورده با خواننده حرف بزنند. خواننده چنین شخصیتهایی را حتی مدت‌ها بعد از خواندن داستان به یاد خواهد آورد. خواننده در مواجهه با چنین شخصیتی همواره در حال تفکر درباره علت اعمال کاراكثرهاست یا اینکه در پی آن است که اگر شخصیت فوق با موقعیت متفاوتی روبه‌رو می‌شد چه عکس‌العملی نشان می‌داد و چه اندیشه‌ای از ذهنش می‌گذشت.

این یکی از شگفت‌انگیزترین تواناییهای ادبیات داستانی است: خلق شخصیتهایی که در ذهن خواننده زندگی می‌کنند. به شخصیتهای بی‌شماری نظیر هلن، آنتونی، کلثویاترا، رستم، سهراب، سانچو، دن‌کیشوت، هاملت، و... می‌توان اشاره کرد که همانند انسانهای واقعی برای ما زنده هستند و زنده خواهند ماند. کتابهای زیادی درباره شخصیتهای آثار شکسپیر نوشته شده است، چون آنها به خوبی شخصیت‌پردازی شده‌اند، به‌طوری که ما می‌توانیم آنها را همانند مردمان واقعی توصیف کنیم و رفتار و کردارشان را مورد بررسی قرار دهیم. البته نمی‌توان شخصیتهایی نظیر هاملت یا لیدی مکبث را در داستان کوتاه پیدا کرد، اما می‌توان با شخصیتهای ویژه‌ای آشنا شد که همواره در یادها بماند.

وقتی با خواندن داستان احساس کردید توانسته‌اید شخصیتها را به

خوبی بشناسید و به دلایل اعمالشان پی ببرید، مطمئن باشید با داستانی روبه‌رو هستید که از شخصیت‌پردازی قوی برخوردار است.

يك داستان خوب از معنای عمیقی برخوردار است

يك داستان کوتاه قوی پنجره‌هایی از زندگی را در برابر دیدگان ما می‌گشاید. بیایید این مسئله را دقیقتر بررسی کنیم.

بعضی از داستانها باعث لذت ذهنی می‌شوند. لذتی همانند لذتی که از حل کردن «جدول کلمات متقاطع» یا «بازی با کلمات» به ما دست می‌دهد. داستانهای پلیسی در این رده قرار می‌گیرند.

داستانهایی نیز باعث لذتی شورانگیز می‌شوند. خواننده با خواندن داستانهای عشقی یا ماجراجویانه خود را در میان بعضی از حوادث می‌بیند یا با خواندن داستانی مهیج بدون آنکه خطری او را تهدید کند، دچار هیجان می‌شود. اینها داستانهای شورانگیز و لذت‌بخشند. اما به خواننده در شناخت دنیای اطراف هیچ کمکی نمی‌کنند. داستان خواننده را برای لحظاتی از زندگی دور می‌سازد، اما همراه او باقی نمی‌ماند.

در این میان «لذتی» نیز وجود دارد که از عمیق بودن معنای داستان نشئت می‌گیرد. این لذتی است که همراه خواننده می‌ماند، داستانی که به خاطر «عمق معنا» باعث لذت ذهنی می‌شود، کار دیگری نیز انجام می‌دهد: به خواننده دیدگاهی می‌دهد که همراه او باقی می‌ماند و می‌تواند در سایر موقعیتهای زندگی مورد استفاده قرار بگیرد. به دیگر سخن، این گونه داستانها از عمق بیشتری برخوردارند.

شاید شما نیز از کسانی باشید که اصطلاح داستان را برای بیان تفاوت بین تخیل و واقعیت به کار می‌برد. یعنی داستان فقط بدین خاطر که داستان است، ضرورتاً غیر واقعی است.

يك گزارش خبری واقعیت دارد، اما يك قطعه داستانی غیر واقعی است. این تقسیم‌بندی بسیار سهل‌انگارانه و ساده است و وقتی خواننده‌ای «چرای» این ساده‌انگاری را درک نکند، راهی بسیار طولانی برای لذت بردن واقعی و سود جستن از مطالعه ادبیات داستانی پیش رو دارد.

يك گزارش خبری عبارت از کوشش يك خبرنگار در نوشتن حقیقت پیرامون حوادثی ویژه است. درحالی که داستان کوششی است برای نوشتن چکیده حقیقتی تعمیم داده شده درباره بعضی از مسائل یا موقعیتهای و اشخاص. از میان حوادث معمولی و پیش‌پا افتاده تعداد بسیار کمی می‌تواند باعث نوشته شدن يك گزارش خوب خبری بشود.

گزارش نویسان و خبرنگاران سعی در ثبت واقعیهایی دارند که در حول و حوش گزارش یا خبری که تهیه می‌کنند می‌گذرد، اما داستان نویسان با استفاده از تجربیات خود از زندگی، سعی می‌کنند به واقعیهایی درباره مسائلی دست یابند که با آن سرو و کار دارند، بنابراین نویسنده نیز همانند يك گزارشگر سعی در نوشتن واقعیت دارد. اما او علاوه بر این، کوشش می‌کند تا آن حقیقت را در مقیاس وسیع و با وسعتی عمیق تعمیم دهد. برای همین گزارش نویسان احساس می‌کنند وظیفه‌شان ثبت واقعیهایی سطحی است، درحالی که نویسنده داستان حس می‌کند باید به خواننده اطلاعات کافی بدهد تا او بتواند به عمق واقعیهایی سطحی پی‌ببرد و رابطه علت و معلولی مسائل را دریابد.

بنابراین یکی از معیارهای داستان کوتاه خوب این است که داستان پنجره‌ای در برابر دیدگان ما بگشاید تا ما بتوانیم از آن طریق قسمتی از واقعیت زندگی را واضحتر و واقع‌بینانه‌تر ببینیم.

اندکی در مورد معنای این جمله فکر کنید. آیا به نظر نمی‌رسد یکی از راههای یادگیری زندگی مشاهده آگاهانه اتفاقاتی است که برای ما و اطرافیانمان اتفاق می‌افتد. این همان کاری است که گزارش نویسان و داستان‌نویسان (از طریق کتابها یا روزنامه‌ها، مجلات، رادیو و تلویزیون) انجام می‌دهند. تجربه ما نمی‌تواند فراتر از چیزی باشد که با حواس خود درمی‌یابیم. نقاشی، کتاب، رادیو، تلویزیون توانایی حواس ما را - با عرضه نگرانهایی مختلف از زندگی و دوران گذشته - می‌پروراند. اما ادبیات از توانایی والاتر و شگفت‌انگیزتری برخوردار است. ادبیات ما را با تجربیات کسانی شریک می‌سازد که بهتر از ما می‌بینند و بیشتر از ما درباره آنچه که می‌بینند می‌اندیشند. همواره در تاریخ انسانهای بزرگ نوشته‌هایی از تجربیات و اندیشه‌های خود به جا گذاشته‌اند. به وسیله ادبیات می‌توانیم از طریق پنجره‌هایی که نویسندگان به روی ما گشوده‌اند به دنیا نگاه کنیم. پنجره‌هایی که احتمالاً خودمان نمی‌توانستیم بیابیم. این از جمله عناصری است که به معنای داستان عمق می‌بخشد و باعث می‌شود هر بار چیز تازه‌ای از داستان کشف کنیم. داستان کوتاه خوب یا يك شعر خوب همانند گیاهی‌اند که برای رسیدن به مغز (بهترین قسمت گیاه) باید پوست (لایه‌های) آن را کند و به مطبوعترین قسمت آن دست یافت. اگر داستانی قوی باشد خواننده می‌تواند از طریق لایه‌های مختلف به عمق معنای داستان دست یابد. در يك داستان کوتاه خوب هر شخصیتی می‌تواند مورد مطالعه قرار گیرد. مثلاً اینکه فلان شخصیت چگونه و چرا فلان عمل را انجام داده است؟ چگونه می‌اندیشد؟ ارزش عمل او چیست؟ تاثیر او روی شخصیت‌های دیگر چگونه است؟ یا می‌توانید علت چرایی کشش داستان را مطالعه کنید. می‌توانید چگونگی گره‌گشایی داستان را مورد ارزیابی قرار دهید یا اینکه درباره محتمل و قابل باور بودن داستان قضاوت کنید. البته این کارها را در مورد يك داستان کوتاه خوب می‌توان انجام داد. چون يك داستان کوتاه بی‌ارزش باید اغلب فاقد چنین تواناییهایی باشد. وقتی توانستید شخصیتی را در يك داستان به عولن‌بد. خوب، زیبا، یا زشت بنامید، در این صورت تقریباً داستان تهی از شخصیت‌پردازی است یا وقتی قسمتهای درخشان داستان را احساساتی و کلیشه‌ای یاقیتد مطمئن باشید که داستان فاقد تك نگرانهایی عمیق از زندگی است. این عناصر در داستانهای عامیانه، بازاری، و داستانهای ضعیف بسیار دیده می‌شوند. اما داستانهای خوب و برجسته آگاهی دیگر گونه‌ای در اختیار خواننده قرار می‌دهد. آیا می‌توانید تمام این آگاهیها را دریابید؟

وقتی می‌توان خواننده خوبی شد که تمام عناصر غنای داستان را شناخت و مورد ارزیابی قرار داد. این عناصر نه تنها باعث برجستگی داستان می‌شوند، بلکه معیاری نیز برای تشخیص داستانهای خوب از داستانهای ضعیف یا بد می‌باشند.

